

افغانستان آزاد – آزاد افغانستان

AA-AA

چو کشور نباشد تن من مباد بدین بوم و بر زنده یک تن مباد
همه سر به سر تن به کشتن دهیم از آن به که کشور به دشمن دهیم

www.afgazad.com

afgazad@gmail.com

Ideological

مسائل ایدئولوژیک

محمد جعفری
۳۰ سپتمبر ۲۰۱۸



محمد جعفری

ولایت فقیه، بدعت و فرعونیت به نام دین

۱۷

توضیح دو آیت دست آویز قدرت طلبان

در هیچ جای قرآن نیامده و یا در گفته پیامبر نیست و او مدعی نشده است که چون از جانب خداوند به پیامبری و رسالت مبعوث شده است، اداره امور زندگی مردم و یا حکومت بر مردم و یا وکالت داشتن از مردم نیز جزئی از نبوت و رسالت اوست است و یا چون پیامبر است، پس حاکم بر مردم نیز هست. بلکه آیات متعددی حاکی از آنند که به دلیل پیامبری، مأمور گشته است از این امور دوری جوید. خداوند او را مأمور کرده است که دقیق و بدون کم و کاست وظیفه اش را که ابلاغ پیام به مردم است، انجام دهد و او هم انجام داده است.

باوجود این، پس چرا بانیان دیکتاتوری فقیه و استبداد دینی گاه دو آیت «أَطِيعُوا اللَّهَ وَ أَطِيعُوا الرَّسُولَ وَ أُولَى الْأَمْرِ مِنْكُمْ» و یا «النَّبِيُّ أَوْلَى بِالْمُؤْمِنِينَ مِنْ أَنفُسِهِمْ» را مستند قائل شدن به اختیار مطلق خود بر مردم و سلب اختیار مردم از امور جمعی و امور فردی خود (امور فردی بنا بر ولایت مطلقه)، قرار داده اند؟ در بخشهای کتاب و به مناسبتهای مختلف توضیح دو آیت فوق آمده است. ولی جای دارد در اینجا به این دو آیت پرداخته و دو آیت شفاف و سراسر را از بند ابهام و جعل معنائی که دست آویز قدرت سازان ساخته اند، بدر آوریم. دو آیتی که ذکر شد، هیچ ربطی به دولت و حکومت ندارند. سخن از دولت و حکومتی نرفته است که در این دو آیت به پیامبر و یا امام واگذار شده باشد. صحبت از اختیاری نشده است که از مردم سلب و به پیامبر و «اولی الامر» واگذار شده باشد. از «امر» سخن به میان آمده است. تا مردم امری را پدید نیاورند، امری نیز وجود ندارد که تا «اولی الامر» وجود پیدا کند. پس ممکن نبوده است پیامبر و امام و فقیه و یا هر شخص دیگری به نیابت از پیامبر و امام، بر مردم ولایت بجوبند و ولایت فقیه و ولایت مطلقه فقیه را بر مردم تحمیل کنند و حق داشتن اختیار درگرفتن تصمیم و اجرای آن را از مردم سلب کند.

ابتداء توضیح آیت: يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا أَطِيعُوا اللَّهَ وَ أَطِيعُوا الرَّسُولَ وَ أُولَى الْأَمْرِ مِنْكُمْ فَإِن تَنَزَعْتُمْ فِي شَيْءٍ فَرُدُّوهُ إِلَى اللَّهِ وَ الرَّسُولِ إِن كُنتُمْ تُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَ الْيَوْمِ الْآخِرِ ذَلِكَ خَيْرٌ وَ أَحْسَنُ تَأْوِيلًا (۵۸) می پردازم و در پی آن توضیح آیت: النَّبِيُّ أَوْلَىٰ بِالْمُؤْمِنِينَ مِنْ أَنفُسِهِمْ... (۵۹) خواهد آمد.

الف – آیت اول:

«أَطِيعُوا اللَّهَ وَ أَطِيعُوا الرَّسُولَ وَ أُولَى الْأَمْرِ مِنْكُمْ...» " ای کسانی که ایمان آورده اید، خدا را اطاعت کنید و پیامبر و اولیای امر خود را (نیز) اطاعت کنید و اگر در چیزی با هم ستیزه کردید، اگر به خدا و روز بازپسین ایمان دارید، آن را به خدا و رسولش باز گردانید، [که] این بهتر و نیک فرجام تر است."

آیت می فرماید: خدا و رسولش را اطاعت کنید و صاحبان امر «از خود» را نیز اطاعت کنید. امر چیست و چگونه به وجود می آید؟ هرگاه مراد از امر را همان بدانیم که در قسمت دوم آیت معین گشته است و «تنازعتم» است، («... فَإِن تَنَزَعْتُمْ فِي شَيْءٍ فَرُدُّوهُ إِلَى اللَّهِ وَ الرَّسُولِ إِن كُنتُمْ تُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَ الْيَوْمِ الْآخِرِ ذَلِكَ خَيْرٌ وَ أَحْسَنُ تَأْوِيلًا»...) و اگر در چیزی با هم ستیزه کردید، اگر به خدا و روز بازپسین ایمان دارید، آن را به خدا و رسولش باز گردانید، [که] این بهتر و نیک فرجام تر است. (۶۰) آن را دو و یا چند تن و یا دو گروه و بیشتر پدید می آورند. پیش از آن امری وجود ندارد و مراجعه به قاضی نیز مورد پیدا نمی کند. چون امر تنازع ایجاد شد، برای آن که بر طبق حق، قضاوت شود، بهتر است به نماد حق رجوع شود. بدیهی است طرفین نزاع می توانند پیش از رجوع به قاضی، خود به نزاع پایان بدهند. اما اگر به قاضی رجوع کردند، قاضی باید به میزان عدل قضاوت کند:

إِنَّ اللَّهَ يَأْمُرُكُمْ أَنْ تُؤَدُّوا الْأَمَانَاتِ إِلَىٰ أَهْلِهَا وَإِذَا حَكَمْتُمْ بَيْنَ النَّاسِ أَنْ تَحْكُمُوا بِالْعَدْلِ إِنَّ اللَّهَ نِعِمَّا يَعِظُكُمْ بِهِ إِنَّ اللَّهَ كَانَ سَمِيعًا بَصِيرًا * إِنَّ اللَّهَ يَأْمُرُكُمْ أَنْ تُؤَدُّوا الْأَمَانَاتِ إِلَىٰ أَهْلِهَا وَإِذَا حَكَمْتُمْ بَيْنَ النَّاسِ أَنْ تَحْكُمُوا بِالْعَدْلِ إِنَّ اللَّهَ نِعِمَّا يَعِظُكُمْ بِهِ إِنَّ اللَّهَ كَانَ سَمِيعًا بَصِيرًا (۶۱) توجه به آیت قبل از این یعنی آیت (۵۸/نساء) که در قضاوت «حکم به عدل» می کند، ظهور در قضاوت دارد. و چنانچه مخاصمه ای که در آیت بعدی آمده نیز متناسب با داور و قضاوت است. بدین ترتیب، هرگاه دو طرف دعوا، خود مشکل را حل کنند و به قاضی مراجعه نکنند، امری برای قضاوت هم باقی نمی ماند. مراجعه به قاضی هم حق طرفین است که آزادانه به هر کسی که می خواهند مراجعه کنند. بنابراین در جامعه، مردم هستند که با تصمیم و عمل خود «امرها» را به وجود می آورند.

اما اگر مراد از قسمت اول آیت را هر امری بدانیم، باتوجه به این که از خداوند جز حق صادر نمی شود و پیامبر او مأمور ابلاغ حق است، اطاعت از خداوند و رسول او، عمل به حق می شود. مردم می باید امرها که ایجاد می کنند، حق باشند. بدین ترتیب، نه تنها محلی برای صاحب اختیار مردم شدن نمی ماند، بلکه به مردم در شفافیت کامل خاطر نشان می شود که برای این که پای قدرت به میان نیاید، به حق عمل کنید. قسمت دوم آیت، شفافیت آن را کامل تر می کند: تنازع وقتی پدید می آید که یکی از دو طرف و یا هر دو طرف، زور به کار برده و امری را پدید آورده باشد و یا باشند که خلاف حق باشد. در این صورت، برای این که به حق بازگردند، بر آنها است که به قاضی رجوع کنند که نماد حق باشد (پیامبر و اولی الامر). باوجود این، مردم می توانند با تصمیم خود امری را به وجود بیاورند که حق، اما وجودش ذهنی است و برای فعلیت یافتن نیاز به اجراء گذاشتن تصمیم است. در این صورت، مجری می خواهد. مجری را صاحبان تصمیم بر می گزینند (اولی امر منکم) و یا خود، آن را اجراء می کنند و اولی الامر یا مجریان تصمیم خویش می شوند. باز، محلی برای پدید آمدن قدرت نمی ماند چه رسد به اعمال قدرت تا که فقیه و غیر آن، صاحب آن شود و خود را «دارای بسط ید بر جان و مال و ناموس مردم» بشمارد.

بدین ترتیب، جامعه و اعضای آن برای اداره زندگی، تصمیم می گیرند و مجری معین می کنند. منشی حاکمیت، استقلال در گرفتن تصمیم و آزادی در گزینش نوع آنست. ولایت و حاکمیت جمهور مردم از این استقلال و آزادی نشأت می گیرد. در قرآن امر به تشکیل دولت نمی شود. چون اصل بر اینست که رابطه ها بحق برقرار شوند و مدیریت ها را شورا ها تصدی کنند. برفرض که روابط قواء در یک جامعه و میان جامعه ها، دولت را ناگزیر کرد، می باید بر مدار حقوق تشکیل داد و دولت امری می شود سیاسی و اجتماعی و اقتصادی و فرهنگی که مردم یک جامعه پدید می آورند. بدون این که از فقه سررشته پیدا کنیم نیز می توانیم بدانیم و می دانیم که خداوند ستم نمی کند. بنابراین، اختیار ساخته مردم را از آنها سلب و به شخص و یا اشخاص معینی باز نمی گذارد. به خصوص که آن ساخته، حتی وقتی هم بر وفق حق پدید می آید، به اندازه ای که اعمال قدرت می کند، با حق ناسازگار می شود. پس برای این که حتی المقدور نتواند زور بگوید، می باید تحت حاکمیت جمهور مردم باشد.

خداوند در آیات دیگر در مورد خصومت و نزاع بین مردم، به پیامبر فرمان می دهد: « أَنْ تَحْكُمُوا بِالْعَدْلِ » به عدالت داوری کند یا « فَأَحْكُم بَيْنَ النَّاسِ بِالْحَقِّ » (۶۲) به حق بین مردم داوری کنید. به مؤمنین نیز می فرماید که « لِيَحْكُمَ بَيْنَهُمْ أَنْ يَفُولُوا سَمْعًا وَ اطَّعْنَا » داوری پیامبر را بین خود به سمع و اطاعت قبول کنند. (۶۳) به غیر از داوری پیامبر بین مردم در صورتی که به او مراجعه کنند در هیچ جای قرآن نیامده و پیامبر هم مدعی نشده است که چون از جانب خداوند به پیامبری و رسالت مبعوث شده است، اداره امور زندگی مردم و یا حکومت بر مردم و یا وکالت تسخیری مردم جزئی از نبوت و رسالت اوست و یا چون پیامبر است پس حاکم بر مردم نیز هست. بلکه آیات متعددی پیامبر را فرا می خوانند از این امور دوری جوید. خداوند او را مأمور می کند دقیق و بدون کم و کاست، وظیفه رسالت را انجام دهد و پیام الهی را به مردم ابلاغ کند. او هم ابلاغ کرده است.

از قضا مرحوم طباطبائی در تفسیر خود به این مسأله توجه کرده و در ذیل آیت ۸۳ سوره نساء، (۶۴) قول به این که «اولی الامر» عالمان دین هستند، را بشدت رد می کند و می فرماید این قول: "هیچ تناسبی با آیت شریفه ندارد: زیرا علماء که در صدر اسلام عبارت بودند از محدثین و فقهاء و دانشمندی که تخصصشان بحث پیرامون اصول دین بود، چه آگاهی از درستی و یا نادرستی شایعات داشتند؟ آگاهی آنان در همان فقه و اصول دین بود و آیت شریفه سخن از شایعه شایعه سازان دارد، می فرماید: « وَإِذَا جَاءَهُمْ أَمْرٌ مِّنَ الْأَمْنِ أَوْ الْخَوْفِ ... » و این شایعه ها ریشه سیاسی دارد که هر شایعه مربوط به یک غرض است و ای بسا که علمای مذکور در قبول آنها و یا رد و مسکوت گذاشتن و بی اعتنائی کردنشان به آن، مفاسد و مضاری اجتماعی برای مسلمانان به بار آورند، مفاسدی که با هیچ چیز نمی توان آن را جبران نمود و یا مساعی امتی را که در راه سعادت خود تحمل کرده اند، به باد دهد و یا سیادت و سروری امت را به ذلت و مسکنت مبدل سازند و یا خون افراد امت را هدر دهند و یا افرادی را اسیر دشمن سازند. علمای دین به آن جهت که محدثین، یا فقیه و یا قاری و یا امثال آن هستند، چه اطلاعی از اینگونه مسائل دارند؟ تا خدای عزوجل امت اسلام را مأمور سازد به این که در اینگونه مسائل به علماء مراجعه کنند؟ در مراجعه به علماء چه امیدی به حل مشکل سیاسی هست؟ » (۶۵)

با این که مسأله کاملاً روشن است، به سراغ تاریخ و علماء و مفسران قرآن هم می رویم تا ببینیم علمای اسلام از این آیت چه برداشتی در طول تاریخ داشته اند. برداشت غالب علمای اهل تسنن به لحاظ دولت و حکومت از «اولی الامر منکم» هر کسی که امرحکومت را به دست گرفت، صاحب امر معرفی می کنند و نه فلان گروه ددسته و یا عالم دینی را. و بدین لحاظ است که غالباً بنی امیه و بنی عباس و یا هر پادشاه و یا حاکمی را واجب الاطاعه می دانستند. البته این

برداشت را هم دارند که اهل حل و عقد با شور و مشورت کسی را به عنوان «صاحب امر» بر می‌گزینند و سپس مردم به او بیعت می‌کنند که باز در این حالت هم فلان گروه دست‌و‌پا عالم دینی را به صرف فقیه بودن از این نمذ کلاهی نمی‌رسد.

اما همه می‌دانند که تمامی علمای شیعه حتی بدون یک استثناء، اولوالامر را در این آیت فقط معصومین می‌دانند و تنها ولایت امام معصوم را مصداق صاحب امر در قرآن می‌شمرند. چرا که، در غیر این صورت، نه تنها تمام حکومت‌های جبّار و ستمگر، از معاویه گرفته تا تمام خلفای بنی امیه و بنی عباس را مشروعیت بخشیده‌اند بلکه از این مرحله به بعد بحث شیعه و سنی به کلی منتفی است و چه دعوائی می‌توانند با خلفای راشدین ابوبکر، عمر و عثمان داشته باشند؟ زیرا علمای اهل تسنن بر اساس آیت فوق خلفای راشدین، معاویه و یزید و سایر خلفای بنی امیه و بنی عباس را امیر المؤمنین خوانده‌اند.

تا پیش از پیروزی انقلاب و استقرار ولایت فقیه، اجماع مفسران شیعه، در باره آیت ۵۹ سوره نساء - که در آن از «اولی الامر» سخن رفته است، بر اینست که مصداق «اولی الامر» در این آیت از قرآن، معصومین علیهم السلام هستند. آنها تنها پیامبر و امام معصوم را مصداق «صاحب امر» در قرآن می‌شمرند. صاحب تفسیر المیزان ذیل این آیت، پس از بررسی جوانب مختلف آن، می‌نویسد: «خلاصه کلام منظور از اولی الامر، آن افراد معینی هستند که مانند رسول خدا(ص) دارای عصمتند» (۶۶) سپس وی به نقل از تفسیر برهان، تفسیر عیاشی و تفسیر قمی روایات متعددی را نقل می‌کند که در همه آنها منظور از اولی الامر در آیت فوق را فقط معصومین ذکر می‌کنند. (۶۷) شیخ طوسی در «التیان فی تفسیر القرآن»، امین الاسلام طبرسی در «مجمع البیان فی تفسیر القرآن» (۶۸) نیز اولی الامر را در آیت فوق معصومین ذکر کرده‌اند. جز این نیز نمی‌توانستند کرد. زیرا اگر اولی الامر را شامل غیر معصوم نیز می‌دانستند، لاجرم، تمام حکومت‌های جبّار و ستمگر، از معاویه و خلفای بنی امیه گرفته تا خلفای عباسی و را... مشروعیت می‌بخشیدند. و اگر چنین می‌کردند، بر بطلان شیعه و خود حکم کرده بودند.

حال فرض می‌کنیم که مصداق «اولی الامر» در آیت ۵۹ سوره نساء، غیر معصوم نیز باشند. چون در آیت آمده است که «اولی الامر منکم»، یعنی صاحبان امر از میان خود شما، کسانی می‌شوند که پس از پدید آمدن امر توسط صاحبان تصمیم، به هنگام اجراء، از سوی تصمیم‌گیرندگان، مأمور اجراء می‌شوند. باز فقیه را از این نمذ کلاهی حاصل نمی‌شود. جز آقای خمینی (۶۹) و منتظری (۷۰) که فقیه را هم شأن پیامبر گرفته و فقیه را مصداق آیت دانسته‌اند، کس دیگری از علمای بنام شیعه - جز علمای حاکم و حقوق‌بگیر حکومت - جرأت چنین جسارت و تحریفی نداشته است.

آیت الله منتظری در خاطرات خود، تصریح کرده‌اند که حتی آقای خمینی تا قبل از رفتن به نجف به ولایت فقیه معتقد نبوده است. او می‌نویسد: در بحث با ایشان من گفتم: "سنت می‌گوید خلافت به انتخاب است، شیعه می‌گوید به نصب است"، ایشان گفتند: "مذهب تشیع این است که امام باید معصوم و منصوب باشد. در زمان غیبت تقصیر خود مردم است که امام غایب است، خواجه هم می‌گوید: وجوده لطف و تصرفه لطف و عدمه منا. حالا هم ما لایق نبوده ایم که امام غایب است، ما باید شرایطی فراهم کنیم که تا امام زمان (عج) بیاید. ما گفتیم پس در زمان غیبت باید هرج و مرج باشد؟ فرمود: این تقصیر خود مردم است، خداوند نعمت را تمام کرده ما باید لیاقت آمدن امام زمان (عج) را در خود فراهم کنیم. نظر شیعه این است که امام فقط باید منصوب و معصوم باشد. این بود اظهارات ایشان و هیچ اشاره ای هم به ولایت فقیه نکردند" (۷۱) آقای خمینی در "رساله اجتهاد و تقلید" که قبل از انقلاب نوشته شده، تصریح می‌کند: اشکال در اصل «عدم ولایت» وجود ندارد: "جای هیچ اشکالی نیست در این اصل و قاعده عدم نفوذ حکم هیچ کسی بر کس دیگر است، فرقی نمی‌کند که حکم مذکور قضائی باشد یا غیر آن، حاکم پیامبر باشد، یا وصی پیامبر یا غیر آنها. زیرا

صرف نبوت و رسالت و وصایت و یا علم و فضائل نفسانی، به هر درجه باشد، موجب نمی شود که دارندگان این گونه کمالات نافذ الحکم باشند، و قضاء و داوری آنان، فاصل و قاطع خصومت و تنازع شود، بلکه آنچه را عقل در می یابد و به آن حکم می کند، همانا نفوذ حکم خداوند متعال در باره خلق است." (۷۲) وی حتی در کتاب کشف اسرار می نویسد: "أولی الأمر و ولایت بر مسلمین را فقط ائمه (ع) دارند" (۷۳) افزون بر اینها وی باز هم تصریح می کند که غیر از امامان دوازده گانه شیعیان کسی ولایت بر مسلمین را دارا نمی باشد (۷۴) ملاحظه می شود که آقای خمینی نیز مانند قریب به تمامی علماء تا قبل از نهضت ۱۵ خرداد ۴۲ که در آن آب به آسیابش افتاد و نقش رهبری را بازی کرد، به ولایت فقیه معتقد نبوده است و برای اولین بار با اقتباس از کتاب ملا احمد نراقی (۷۵) با همان سبک و سیاق منتها مفصلتر و قابل فهم تر برای مردم، در سال ۴۸ در نجف در درسهای خود به اثبات ولایت فقیه پرداخت. پس با توجه به نکات ذکر شده در فوق، به ضرس قاطع، ولایت فقیه فاقد مبنای قرآنی است. بنابراین «امر» مردم به دست خود مردم است و وقتی امری و از جمله اداره امور زندگی مردم به وجود آمد، این مردم هستند که مستقیم آن را اجراء می کنند و یا از بین خود کسانی را برای اجرای تصمیمی که گرفته اند برمی گزینند تا آن را از جانب آنان اجراء کنند.

ادامه دارد

مراجعات:

- ۵۸- قرآن، سوره نساء، آیه ۵۹.
- ۵۹- قرآن، سوره احزاب، آیه ۶.
- ۶۰- قرآن، سوره نساء، آیه ۵۹.
- ۶۱- قرآن، سوره نساء، آیه ۵۸ و ۵۹.
- ۶۲- قرآن، سوره ص، آیه ۲۶.
- ۶۳- قرآن، سوره نور، آیه ۵۱.
- ۶۴- وَ إِذَا جَاءَهُمْ أَمْرٌ مِّنَ الْأَمْنِ أَوْ الْخَوْفِ أَدَّعَوْا بِهٖ وَ لَوِ رَدُّوهُ إِلَى الرَّسُولِ وَ إِلَى أَوْلَى الْأَمْرِ مِنْهُمْ
- ۶۵- ترجمه المیزان، ۲۰ جلدی، جلد ۵، ص ۳۱ و ۳۲.
- ۶۶- ترجمه تفسیر المیزان، سید محمد حسین طباطبائی، ۲۰ جلدی، ج ۴، ص ۶۲۳.
- ۶۷- همان سند، صص ۶۵۹-۶۵۳.
- ۶۸- حکومت ولایتی، محسن کدیور چاپ اول ۱۳۷۷، ص ۳۴۰ و ۳۴۱.
- ۶۹- حکومت اسلامی، آقای خمینی، چاپ ۱۳۹۱ یا ۱۹۷۱، ص ۵۵. آقای خمینی می گوید: " پیروی از متصدیان حکومت یا «اولی الامر» نیز به حکم الهی است آنجا که می فرماید: « أَطِيعُوا اللَّهَ وَ أَطِيعُوا الرَّسُولَ وَ أَوْلَى الْأَمْرِ ». رأی اشخاص حتی رأی رسول اکرم (ص) در حکومت و قانون الهی هیچ گونه دخالتی ندارد. همه تابع اراده الهی هستند."
- ۷۰- مبانی فقهی حکومت اسلامی، منتظری، جلد دوم ترجمه، ص ۲۲۷. " و بی تردید امر (در اولی الامر) مقید به این است که معصیت خدا نباشد، زیرا ولی امر حق امر به معصیت را دارا نیست. پس بر طبق آنچه گفته شد، فقیه جامع الشرائط بر فرض دارا بودن ولایت شرعی قهراً مصداق آیه شریفه می گردد."
- ۷۱- خاطرات آیت الله منتظری، چاپ انقلاب اسلامی، فیروزی ۲۰۰۱، ص ۸۶.
- ۷۲- حکومت و مذهب، دانشگاه لندن، مقاله دکتر مهدی حائری خورشیدی، ص ۲۲، به نقل از رساله اجتهاد و تقلید آقای خمینی در هشتاد صفحه از صفحه ۹۳ تا ۱۷۳ در جلد دوم کتاب رسائل چاپ قم ۱۳۷۸ ه.ق. و همچنین در ۹۲

صفحه (از ص ۵۰۵ تا ۵۹۶) ضمیمه جلد دوم کتاب تهذیب الاصول شیخ جعفر سبحانی که تقریرات درس آیت الله خمینی می باشد و توسط جامعه مدرسین به چاپ رسیده است.

۷۳- همان سند، به نقل از کتاب کشف الاسرار آیت الله خمینی از ص ۱۰۷ تا ص ۱۱۵، چاپ ۱۳۲۳ شمسی انتشارات کتاب فروشی علمیه اسلامیة تهران.

۷۴- همان سند.

۷۵- مرحوم نراقی معروف به فاضل کاشانی در سال ۱۲۴۴ ه.ق. درگذشت و کتابش عوائد الایام نام دارد.